

مثنوی مشور سچھ

دفتر اول

جلال الدین محمد بلخی (مولوی)

همراه با متن مثنوی

مطابق با تصحیح استاد محمدعلی موحد

مهدی دادی زاده

مثنوی منثور سپهر

دفتر اول

جلال الدین محمد بلخی (مولوی)

همراه با متن مثنوی

مطابق با تصحیح استاد محمدعلی موحد

هدی داوی زاده (سهر)



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

۱۳۹۸

سرشناسه	: دادی‌زاده، مهدی، ۱۳۳۵-
عنوان قرارداد	: مثنوی. شرح
عنوان و نام پدیدآور	: مثنوی مثنور سپهر همراه با متن مثنوی جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی) / نویسنده مهدی دادی‌زاده؛ مطابق با تصحیح محمدعلی موحد.
مشخصات نشر	: تبریز: نشر ناصرالدین، ۱۳۹۸-
مشخصات ظاهری	: ج: ۱۴/۵ ۲۱/۵ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۵۵۱-۱-۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا	
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۱۲۷۲ ق. مثنوی -- نقد و تفسیر.
موضوع	: Mowlavi, Jalaluddin Mohammad ibn Mohammad. 1207-1273. Masnavi-- Criticism and Interpretation
موضوع	: شعر فارسی-- قرن ۷ ق.-- تاریخ و نقد.
موضوع	: Persian poetry-- 13th century-- History and Criticism
موضوع	: شعر فارسی-- قرن ۷ ق.
موضوع	: Persian poetry-- 13th century
شناسه افزوده	: موحد، محمدعلی، ۱۳۰۲-، مصحح.
شناسه افزوده	: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۱۲۷۲ ق. مثنوی شرح
رده‌بندی کنگره	: PIR ۵۳۰۱/د۲م۲ ۱۳۹۸
رده‌بندی دیویی	: ۸۱۴/۳۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۱۰۸۳۶۱



ناسرالدین

تلفن: ۰۹۳۵۸۹۵۸۲۷۰

naserraddinpub@gmail.com

مثنوی مثنور سپهر

- * نویسنده: مهدی دادی‌زاده
 - * ناشر: ناصرالدین
 - * طرح روی جلد: سیدوحید فاطمی
 - * حروفچینی و صفحه‌آرایی: آذین کامپیوتر ۰۵۱-۳۵۲۳۷۰۴۱
 - * لیتوگرافی: باختر
 - * چاپ: معرفت
 - * صحافی: نوری
 - * نوبت چاپ: اول
 - * شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
 - * تعداد صفحات: ۵۸۸ صفحه
 - * قطع: رقعی
 - * شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۵۵۱-۱-۸
 - * تاریخ و محل نشر: ۱۳۹۸، تبریز
- حق چاپ محفوظ است.

بخشی از هزینه چاپ این کتاب توسط جمعی از شاگردان زنده‌یاد استاد عبدالله واعظ، مولوی‌شناس و مثنوی‌پژوه شهیر تبریز، تأمین شده است.

فهرست

- سپاسگزاری ----- ۵
- یادداشت مؤلف ----- ۷
- دفتر اول ----- ۲۳
- عاشق شدن پادشاه بر کنیزك زنجور و تدبیر کردن در صحت او ----- ۲۷
- ظاهر شدن عجز حکیمان از معالجه کنیزک، و روی آوردن پادشاه به... ----- ۳۰
- از خداوند ولی التوفیق درخواستن توفیق رعایت ادب در همه حال ها و... ----- ۳۳
- ملاقات پادشاه با آن ولی که در خوابش نمودند ----- ۳۶
- بردن پادشاه آن طبیب را بر سر بیمار تا حال او را ببیند ----- ۳۷
- خلوت طلبیدن آن ولی از پادشاه جهت دریافتن رنج کنیزک ----- ۴۳
- دریافتن آن ولی رنج را و عرض کردن رنج او را پیش پادشاه ----- ۴۸
- فرستادن پادشاه رسولان به سمرقند به آوردن زرگر ----- ۴۸
- بیان آن که کشتن و زهر دادن مرد زرگر به اشارت الهی بود نه به هوای نفس و تأمل فاسد ----- ۵۳
- حکایت بقال و طوطی، و روغن ریختن طوطی در دکان ----- ۵۷
- داستان آن پادشاه جهود که نصرانیان را می کشت از بهر تعصب ----- ۶۸
- آموختن وزیر مکر پادشاه را ----- ۷۰
- تلبیس وزیر با نصاری ----- ۷۱
- قبول کردن نصاری مکر وزیر را ----- ۷۳
- متابعت نصاری وزیر را ----- ۷۴
- قصه دیدن خلیفه لیلی را ----- ۸۰
- بیان حسد وزیر ----- ۸۴
- فهم کردن حاذقان نصاری مکر وزیر را ----- ۸۶
- پیغام شاه پنهان با وزیر ----- ۸۷

- ۸۸----- بیان دوازده سبط از نصاری
- ۸۸----- تخلیط وزیر در احکام انجیل
- ۹۳----- در بیان آن که این اختلافات در صورتِ روش است نه در حقیقتِ راه
- ۹۶----- بیان خسارتِ وزیر در این مکر
- ۱۰۱----- مکرِ دیگر انگیختنِ وزیر در اضلالِ قوم
- ۱۰۳----- دفع گفتنِ وزیر مریدان را به خاطر خدا
- ۱۰۵----- مکرز کردنِ مریدان که خلوت را بشکن
- ۱۰۷----- جواب گفتنِ وزیر که خلوت را نمی‌شکنم
- ۱۰۷----- اعتراض مریدان در خلوتِ وزیر
- ۱۱۴----- نومید کردنِ وزیر مریدان را از رَفِضِ خلوت
- ۱۱۵----- ولّیّ عهد ساختنِ وزیر هر يك امیر را جُدا جُدا
- ۱۱۷----- کشتنِ وزیر خویشتن را در خلوت
- ۱۱۸----- طلب کردنِ اَمّتِ عیسی علیه‌السلام از امرا که ولّیّ عهد از شما کدام است؟
- ۱۲۱----- منازعتِ امرا در ولّیّ عهدی
- ۱۲۶----- تعظیمِ نعمتِ مصطفی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ که مذکور بود در انجیل
- ۱۲۷----- حکایتِ پادشاهِ جهودِ دیگر کی در هلاکِ دینِ عیسی سعی نمود
- ۱۳۲----- آتش کردنِ پادشاهِ جهود، و بت نهادنِ پهلوی آتش که هر که این بت را...
- ۱۳۴----- به سخن آمدنِ طفل در میان آتش، و تحریشِ کردنِ خلق را در افتادن به آتش
- ۱۳۸----- کژ ماندنِ دهانِ آن مرد که نامِ محمّد را صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ به تسخر خواند
- ۱۳۹----- عتاب کردنِ آتش را آن پادشاهِ جهود
- ۱۴۴----- قصّه باد که در عهدِ هود پیغامبر علیه‌السلام قوم عاد را هلاک کرد
- ۱۴۶----- طنز و انکار کردنِ پادشاهِ جهود و قبول نکردنِ نصیحتِ خاضانِ خویش
- ۱۵۰----- بیانِ توکل و ترکِ جهد گفتنِ نخچیران به شیر
- ۱۵۱----- جواب گفتنِ شیر نخچیران را، و فایدهٔ جهد گفتن
- ۱۵۲----- ترجیح نهادنِ نخچیران توکل را بر جهد و اکتساب
- ۱۵۲----- ترجیح نهادنِ شیر جهد و اکتساب را بر توکل و تسلیم
- ۱۵۳----- ترجیح نهادنِ نخچیران توکل را بر اجتهاد

- ۱۵۵----- ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل
- ۱۵۸----- باز ترجیح نهادن نخچیران توکل را بر جهد
- ۱۵۹----- نگرستن عزرائیل بر مردی، و گریختن آن مرد در سرای سلیمان، و...-----
- ۱۶۱----- باز ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل، و فواید جهد را بیان کردن
- ۱۶۴----- مقّرر شدن ترجیح جهد بر توکل
- ۱۶۵----- انکار کردن نخچیران بر خرگوش در تأخیر رفتن بر شیر
- ۱۶۵----- جواب گفتن خرگوش ایشان را
- ۱۶۶----- اعتراض نخچیران بر سخن خرگوش
- ۱۶۶----- جواب خرگوش نخچیران را
- ۱۶۹----- ذکر دانش خرگوش، و بیان فضیلت و منافع دانستن
- ۱۷۱----- باز طلبدن نخچیران از خرگوش سز اندیشه او را
- ۱۷۱----- منع کردن خرگوش از راز ایشان را
- ۱۷۳----- قصه مکر خرگوش
- ۱۷۷----- زیافت تأویل رکبک مگس
- ۱۷۸----- تولیدن شیر از دیر آمدن خرگوش
- ۱۸۰----- هم در بیان مکر خرگوش
- ۱۸۶----- رسیدن خرگوش به شیر
- ۱۸۷----- عذر گفتن خرگوش
- ۱۹۰----- جواب گفتن شیر خرگوش را، و روان شدن با او
- ۱۹۳----- قصه هدهد و سلیمان در بیان آن که چون قضا آید چشم‌های روشن بسته شود
- ۱۹۵----- طعنه زاغ در دعوی هدهد
- ۱۹۶----- جواب گفتن هدهد طعنه زاغ را
- ۱۹۷----- قصه آدم علیه‌السلام و بستن قضا نظر او را از مراعات صریح نهی و ترك تأویل
- ۲۰۲----- پا واپس کشیدن خرگوش از شیر چون نزدیک چاه رسید
- ۲۰۶----- پرسیدن شیر از سبب پائی واپس کشیدن خرگوش
- ۲۰۷----- نظر کردن شیر در چاه، و دیدن عکس خود را و آن خرگوش را
- ۲۱۲----- مزده بردن خرگوش سوی نخچیران که شیر در چاه افتاد

- جمع شدنِ نخچیرانِ گردِ خرگوش، و ثنا گفتنِ او را----- ۲۱۵
- پند دادنِ خرگوشِ نخچیران را که بدین شاد مشوید----- ۲۱۶
- تفسیرِ رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ ----- ۲۱۷
- آمدنِ رسولِ روم تا امیرالمؤمنینِ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، و...----- ۲۲۰
- یافتنِ رسولِ روم امیرالمؤمنینِ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ خفته به زیرِ درخت ----- ۲۲۳
- سلام کردنِ رسولِ روم به امیرالمؤمنینِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ----- ۲۲۵
- سؤال کردنِ رسولِ روم از امیرالمؤمنینِ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ----- ۲۲۸
- اضافت کردنِ آدم علیه السلام آن زَلَّتْ رَأْسَهُ بِرَبِّنَا ظَلَمْنَا، و... ----- ۲۳۲
- تفسیرِ وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيَّمَا كُنْتُمْ ----- ۲۳۶
- سؤال کردنِ رسولِ روم از عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ... ----- ۲۳۷
- در معنی آن که مَنْ أَرَادَ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ التَّصَوُّفِ ----- ۲۳۹
- قصهٔ بازگان که طوطیِ محبوسِ او، او را پیغام داد به... ----- ۲۴۲
- صَفَتْ أَجْنَحَهُ طَيُورٌ عَقُولِ الْهَيِ ----- ۲۴۶
- دیدنِ خواجه طوطیانِ هندوستان را در دشت و پیغام رسانیدن از آن طوطی ----- ۲۴۷
- تفسیرِ قولِ فریدالدینِ عَطَّارِ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ: تو... ----- ۲۵۰
- تعظیمِ ساحرانِ مر موسی را علیه السلام که چه می فرماید؟ اول تو اندازی عصا؟ ----- ۲۵۱
- باز گفتنِ بازگان با طوطی آنچه دید از طوطیانِ هندوستان ----- ۲۵۶
- شنیدنِ آن طوطی حرکتِ آن طوطیان و مردنِ آن طوطی در قفس، و... ----- ۲۶۲
- تفسیرِ قولِ حکیم: به هرچ از راه و امانی چه کفر آن حرف و... ----- ۲۷۱
- رجوع به حکایتِ خواجه تاجر ----- ۲۷۸
- برون انداختنِ مردِ تاجرِ طوطی را از قفس، و پریدنِ طوطیِ مرده ----- ۲۸۰
- وداع کردنِ طوطیِ خواجه را، و پریدن ----- ۲۸۲
- مضرتِ تعظیمِ خلق و انگشتِ نمای شدن ----- ۲۸۳
- تفسیرِ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ ----- ۲۸۷
- داستانِ پیرچنگی در عهدِ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از بهر خدا... ----- ۲۹۲
- در بیانِ این حدیث که إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي... ----- ۲۹۷
- قصهٔ سؤال کردنِ عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا از مصطفی صلی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که... ----- ۳۰۶

- تفسیر بیت حکیم رضی الله عنه که... ۳۰۹-----
- در معنی این حدیث که اِغْتَنِمُوا بَرْدَ الرَّبِيعِ إِلَى آخِرِهِ ----- ۳۱۱-----
- پرسیدن صدیقه رضی الله عنها از مصطفی صلی الله علیه و سلم که... ۳۱۳-----
- بقیه قصه پیر چنگی و بیان مخلص آن ----- ۳۱۵-----
- در خواب گفتن هاتف مر عمر را رضی الله عنه که... ۳۱۹-----
- نالیدن ستون حنانه چون برای پیغامبر صلی الله علیه و سلم منبر ساختند که... ۳۲۱-----
- اظهار معجزه پیغمبر صلی الله علیه و سلم به سخن آمدن سنگ ریزه در... ۳۲۷-----
- بقیه قصه مطرب، و پیغام رسانیدن امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه به او آنچه... ۳۲۸-----
- گردانیدن عمر رضی الله عنه نظر او را از مقام گریه که... ۳۳۳-----
- تفسیر دعای آن دو فرشته که هر روز بر سر هر بازاری منادی می کنند که... ۳۳۷-----
- قصه خلیفه که در کرم در زمان خود از حاتم طایی گذشته بود و نظیر خود نداشت ۳۴۰-----
- قصه اعرابی درویش و ماجرای زن با او به سبب قلت و درویشی ----- ۳۴۱-----
- مغرور شدن مریدان محتاج به مدعیان مزور و ایشان را شیخ و محتشم و... ۳۴۳-----
- در بیان آن که نادر افتد که مریدی در مدعی مزور اعتقاد به صدق ببندد که... ۳۴۶-----
- صبر فرمودن اعرابی زن خود را، و فضیلت صبر و فقر بیان کردن با زن ----- ۳۴۷-----
- نصیحت کردن زن مرثوی را که سخن افزون از قدم و مقام خود مگو،... ۳۵۰-----
- نصیحت کردن مرد مر زن را که در فقیران به خواری منگر و... ۳۵۴-----
- در بیان آن که جنبیدن هر کسی از آنجا که وی است، هر کسی را از... ۳۵۸-----
- مراعات کردن زن شوهر را و استغفار کردن از گفته خویش ----- ۳۶۲-----
- در بیان این خبر که اِنَّهِنَّ يَغْلِبْنَ الْعَاقِلَ وَيَغْلِبُهُنَّ الْجَاهِلُ ----- ۳۶۷-----
- تسلیم کردن مرد خود را به آنچه التماس زن بود از طلب معیشت، و... ۳۶۸-----
- در بیان آن که موسی و فرعون هر دو مسخر مشیت اند، چنان که... ۳۶۹-----
- سبب حرمان اشقیاء از دو جهان کی خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ----- ۳۷۴-----
- حقیر و بی خصم دیدن دیده های حس صالح و نفاقه صالح علیه السلام را، چون... ۳۷۸-----
- در معنی آن که مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ----- ۳۸۶-----
- در معنی آن که آنچه ولی کند مرید را نشاید گستاخی کردن و... ۳۹۱-----
- مخلص ماجرای عرب و جفت او ----- ۳۹۳-----

- دل نهادنِ عرب بر التماسِ دلبرِ خویش، و سوگند خوردن که... ۳۹۶-----
- تعیین کردنِ زنِ طریقِ طلبِ روزی کدخدای خود را، و قبول کردنِ او ۴۰۲-----
- هدیه بردنِ عربِ سبویِ آبِ باران از میانِ بادیه سوی بغداد به امیرالمومنین،... ۴۰۴-----
- در نمدِ دوختنِ زنِ عربِ سبویِ آبِ باران را، و مهر نهادن بر وی،... ۴۰۷-----
- در بیانِ آن که چنان که گدا عاشقِ کرم است و... ۴۱۰-----
- فرقِ میانِ آن که درویش است به خدا و تشنهٔ خدا، و... ۴۱۱-----
- پیش آمدنِ نقیبان و دربانانِ خلیفه از بهرِ اکرامِ اعرابی و پذیرفتنِ هدیهٔ او را ۴۱۴-----
- در بیانِ آن که عاشقِ دنیا بر مثالِ عاشقِ دیواری است که بر او تابِ آفتابِ زند، و... ۴۱۸-----
- مثَلِ عرب «إِذَا زُنَيْتَ فَأَنْزِلْ بِالْحِزَّةِ، وَ إِذَا سُرِقَتْ فَأَشْرِقِ الدُّرَّةَ» ۴۱۹-----
- سپردنِ عربِ هدیه را، یعنی سبوی را، به غلامانِ خلیفه ۴۲۰-----
- حکایتِ ماجرای نحوی و کشتیبان ۴۲۳-----
- قبول کردنِ خلیفه هدیه را، و عطا فرمودن، با کمالِ بی‌نیازی از آن هدیه و از آن سبوی ۴۲۵-----
- در صفتِ پیر و مطاوعتِ وی ۴۳۶-----
- وصیت کردنِ رسولِ صلی‌الله‌علیه‌وسلم... ۴۴۰-----
- گبودی زدنِ قزوینی بر شانه گاه صورتِ شیر، و پشیمان شدنِ او به سببِ زخمِ سوزن ۴۴۳-----
- رفتنِ گرگ و روباه در خدمتِ شیر به شکار ۴۴۷-----
- امتحان کردنِ شیرِ گرگ را و گفتن که پیشِ آی ای گرگ، بخش کن صیدها را میانِ ما ۴۵۲-----
- قصهٔ آن کس که در یاریِ بکوفت، از درون گفت: کیست آن؟ گفت: ... ۴۵۴-----
- ادب کردنِ شیرِ گرگ را که در قسمتِ بی‌ادبی کرده بود ۴۶۰-----
- تهدید کردنِ نوح علیه‌السلام مَر قوم را که با من می‌پیچید که... ۴۶۴-----
- نشان دادنِ پادشاهِ صوفیانِ عارف را پیشِ رویِ خویش تا چشم‌شان بدیشان روشن شود ۴۶۷-----
- آمدنِ مهمانِ پیشِ یوسف علیه‌السلام، و تقاضا کردنِ یوسف علیه‌السلام از او... ۴۶۸-----
- گفتنِ مهمانِ یوسف علیه‌السلام را که آینه‌ای آوردمت که تا هر باری که... ۴۷۳-----
- مرتد شدنِ کاتبِ وحی به سببِ آن که پرتوِ وحی بر او زد،... ۴۷۸-----
- دعا کردنِ بلعم با عور که موسی و قومش را از این شهر که... ۴۸۸-----
- اعتماد کردنِ هاروت و ماروت بر عصمتِ خویش، و... ۴۹۱-----
- باقیِ قصهٔ هاروت و ماروت و نکال و عقوبتِ ایشان هم در دنیا به چاهِ بابل ۴۹۵-----

- به عبادت رفتن کر بر همسایه رنجور خویش ----- ۴۹۷
- اول کسی که در مقابله نص قیاس آورد، ابلیس بود ----- ۵۰۲
- در بیان آن که حال خود و مستی خود پنهان باید داشت از جاهلان ----- ۵۰۶
- قضه مری کردن رومیان و چینیان در علم نقاشی و صورتگری ----- ۵۱۲
- پرسیدن پیغامبر صلی الله علیه و سلم مر زید را که امروز چونی و چون برخاستی؟ ... ----- ۵۱۶
- متهم کردن غلامان و خواجه تاشان مر لقمان را که آن میوه های ثرونده را که ... ----- ۵۲۸
- بقیه قضه زید در جواب رسول صلی الله علیه و سلم ----- ۵۳۲
- گفتن پیغامبر صلی الله علیه و سلم مر زید را که این سز را فاش تر از این مگو و ... ----- ۵۳۸
- رجوع به حکایت زید ----- ۵۴۰
- آتش افتادن در شهر به ایام عمر رضی الله عنه ----- ۵۴۵
- خدا انداختن خصم در روی امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه، و ... ----- ۵۴۷
- سؤال کردن آن کافر از علی کرم الله وجهه که بر چون منی مظفر شدی، ... ----- ۵۵۴
- جواب گفتن امیرالمؤمنین که سبب افکندن شمشیر از دست چه بوده است در آن حالت ----- ۵۵۶
- گفتن پیغامبر صلی الله علیه و سلم به گوش رکابدار امیرالمؤمنین ... ----- ۵۶۴
- تعجب کردن آدم علیه السلام از ضلالت ابلیس لعین، و عجب آوردن ----- ۵۷۱
- بازگشتن به حکایت علی کرم الله وجهه و مسامحت کردن او با خونی خویش ----- ۵۷۵
- افتادن رکابدار هر باری پیش امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه که ... ----- ۵۷۷
- بیان آن که فتح طلبیدن مصطفی صلی الله علیه و سلم مکه را و ... ----- ۵۷۹
- گفتن امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه با قرن خود که چون ... ----- ۵۸۲
- منابع ----- ۵۸۷



سپاسگزاری

اواخر دههٔ چهل گذرم به جلسهٔ مثنوی‌خوانی عبدالله واعظ افتاد. برای اولین بار بود که با چنین جلساتی آشنا می‌شدم. بزرگان ادب و فرهنگ تبریز دور هم نشسته بودند، مثنوی را می‌خواندند و در مورد تک تک ابیات آن بحث می‌کردند. جمع بندی به عهدهٔ استاد واعظ بود. حافظهٔ قدرتمند، صدای گیرا و نفس گرم آن مرحوم می‌توانست هر کسی را ساعت‌ها در جای خود میخکوب کند و گذشت زمان را از یادش ببرد و به‌خصوص نوجوانی مانند مرا مهیوت خود و متن پیش رویش نماید. بعد از آن جلسه چند هفته ای طول کشید تا با کم کردن از هزینه‌های روزمره توانستم یک جلد مثنوی از کتابفروشی چهر تهیه کنم اما همهٔ تلاش من، برای صرفه‌جویی، بی‌نتیجه ماند چرا که مثنوی را هر چه بیشتر می‌خواندم کمتر می‌فهمیدم. چه بسیار بودند واژه‌ها و جمله‌های دشواری که معنای آن‌ها را نمی‌دانستم، و نکته‌های ادبی و عرفانی که برایم ناآشنا بودند. در روخوانی بعضی از بیت‌ها مشکل داشتم و ابیات عربی کلاً برایم نامفهوم بود. ناچار به جست‌وجوی کتابی آسان‌خوان برای فهم ابتدایی مثنوی پرداختم اما سال‌های سال این جست‌وجو بی‌نتیجه ماند و ورود من به فضای لطیف مثنوی با تأخیر مواجه شد. حال که نزدیک به پنجاه سال از آن تاریخ می‌گذرد، باز هم جای چنین کتابی را در میان انبوه شرح‌هایی که بر مثنوی نوشته شده‌است خالی می‌یابم. به همین منظور و برای پر کردن چنین خلایق دست به کار تألیف و تدوین کتاب پیش رو شدم، با این امید که برای علاقه‌مندان مفید واقع شود و مثنوی خوانان مبتدی را به کار آید.

در نگارش این اثر، دوستان بسیاری مشوقم بودند و پیشنهادهای سازنده و سودمندی دادند و کمک های فکری و عملی شایانی نمودند که سپاسگزارشان هستم. دوست وارسته و ارجمند جناب محمدمبین سیفی اعلا ویرایش این اثر را به عهده گرفتند و مرا مدیون دانائی و دقت نظر خودشان قرار دادند. قدردان دوست فاضل و اهل ادب و فرهنگ جناب غلامرضا مهدوی یوسفی هستم که با سعه صدر و حوصله تمام، نوشته هایم را خواندند و نکته هایی بر آن ها افزودند و زوایدی از آن ها حذف نمودند. همچنین باید ممنون و سپاسگزار باشم از فروغ زندگی ام سرکارخانم فروغ زمان کریمی که با گشاده روئی تمام، غلط گیری نهائی را عهده دار شدند. ابیات را با متن اصلی مقابله نمودند و نوشته های مرا از نگاه ریزبین و نکته سنج خود گذراندند و به مقتضای شغلشان که سی سال برای جوانان و نوجوانان تدریس نموده اند، لغت های مأنوس برای مبتدیان را به جای لغات نامأنوس قرار دادند.

لازم به یادآوری است، متن مثنوی در این کتاب مطابق با تصحیح محمدعلی موحد، آن استاد یگانه و بی بدیل دوران است. ایشان نشانه های نگارشی را در متن مثنوی به دقت اعمال نموده اند و همچنین در جاهائی که مولانا عنان کلام را برمی گرداند تا نظری به اطراف داشته باشد و دوباره به منظر قبلی بازگردد، با علامت * فاصله گذاری کرده اند که این هر دو به خوانش صحیح متن و فهم معانی آن کمک خواهد کرد (این فاصله گذاری در این کتاب با خط فاصله انجام شده است).

در برابر همه اساتید بزرگواری که در خدمتشان مثنوی را آموخته ام و از نوشته ها و کلامشان بهره مند شده ام کلاه از سر برمی دارم، دست ادب بر سینه می نهم و سر تعظیم فرود می آورم.

«تا چه قبول اقتد و چه در نظر آید»

مهدی دادی زاده

تبریز - کتابفروشی سپهر

زمستان ۱۳۹۷

یادداشت مؤلف

خداوندا،

که تو را رحم آورد آن، ای رفیق
ایمنی از تو، مهابت هم ز تو
مُصلحی تو، ای تو سلطان سخن

یاد ده، ما را سخن‌های دقیق
هم دعا از تو، اجابت هم ز تو
گر خطا گفتیم، اصلاحش تو کن

دفتر دوم ابیات ۶۹۶-۶۹۴

از مقدمه و متن مثنوی به‌خوبی می‌توان فهمید که مولانا مثنوی را به خواهش ضیاء‌الحق حسام‌الدین ارموی سروده است. بنابر نوشته‌های تذکره‌نویسان، حسام‌الدین در اولین سال‌های آشنایی با مولانا، از او استدعا می‌نماید که اشعاری به سبک دیوان عرفای ماضی بسراید و کتابی همانند کتاب‌های عطار تدوین نماید تا در مجالس مریدان خوانده شود. در این اثنا مولانا نوشته‌ای از عمامه خود بیرون می‌آورد که در آن هیجده بیت آغازین مثنوی نوشته شده بود. آنگاه به حسام‌الدین رو می‌کند و می‌گوید که من هم در همین فکر بوده‌ام و این هیجده بیت را به همین منظور سروده‌ام. گویا مولانا برای ادامه سروده خود تصمیمی نگرفته بود و این حسام‌الدین بوده که با استدعا و خواهش‌های مکرر در کشیده شدن مثنوی تا دفتر ششم نقش اساسی داشته است.

که گذشت از مه به نورت مثنوی
می‌گشدد این را، خدا دانند کجا
می‌گشی آن سوی که دانسته‌ای
نابدید از جاهلی کیش نیست دید

ای ضیاء الحق حسام‌الدین توی
همت عالی تو ای مُرتجعا
گردن این مثنوی را بسته‌ای
مثنوی پویان گشونده نابدید

مثنوی را چون تو مبدأ بوده‌ای
چون چنین خواهی، خدا خواهد چنین

گر فزون گردد، تو‌اش افزوده‌ای
می‌دهد حق آرزوی مُثَنِّین

دفتر چهارم ابیات ۶-۱

در هر حال، پس از آن خواهش حسام‌الدین بود که مولانا در جمع مریدان تا سحرگاهان می‌نشست و همراه با ساز و آواز و سماع، مثنوی را می‌سرود و مریدانی خاص آن را تقریر می‌کردند و حسام‌الدین بر ضبط دقیق آن نظارت می‌نمود.

سیاری از مثنوی‌پژوهان، از جمله زنده‌یاد عبدالحسین زرین کوب در کتاب «سَرَنی»، بر این باورند که هیجده بیت آغازین مثنوی عصارهٔ بیش از بیست‌وشش هزار بیتی است که مولانا در شش دفتر و طی مدتی نزدیک به چهارده سال از ۶۵۸ ق. تا ۶۷۲ ق. با وقفه‌ای دو ساله سروده است. اولین بیت از مثنوی که به جای بسم‌الله نیز نشسته است جایگاهی ممتاز در میان هیجده بیت آغازین، که بعدها به‌نی‌نامه مشهور شد، دارد. این بیت حاوی معانی عمیق و مطالب بدیع، و شامل خطوط اصلی آموزه‌های مولانا است. مثنوی با واژهٔ «بشنو» آغاز می‌شود. گویی مولانا تأکید خاصی برای گوش جان سپردن به حکایت جدایی آدمی از منشأ خویش دارد و آدمی را به تأمل در حکایت جان سوز فراق برمی‌انگیزد. لازمهٔ شنیدن، سکوت است، به همین دلیل در سرتاسر مثنوی به کرات از مخاطب خواسته می‌شود که از قیل‌و‌قال دوری گزیند، سکوت نماید و حتی دم نزند تا آنچه را که در زبان و بیان نمی‌گنجد و آنچه را که در کتاب و خطاب نمی‌آید، از دم‌زنان حقیقی بشنود.

دم مزن، تا بشنوی از دم زنان	آنچه نامد در زبان و در بیان
دم مزن، تا بشنوی ز آن آفتاب	آنچه نامد در کتاب و در خطاب
دم مزن، تا دم زند بهر تو روح	آشنا بگذار در کشتی نوح

دفتر سوم ابیات ۱۳۰۹-۱۳۰۷

نی دومین واژه‌های ست که مولانا در این بیت برای القای پیام خود به مخاطب از آن بهره می‌برد، نی‌ها اولین ساقه‌هایی هستند که از زیر دریاها سر برآورده‌اند. این ساقه‌ها با نسیمی که از دریا می‌آمده هم‌نواپی نموده‌اند. مولانا خود را مانند نی‌ای تصور می‌کند که از نیستان حقیقت بریده شده، به این جهان انتقال یافته و از دریای وحدت دور افتاده است. گاه‌گاهی از جانب دریا نسیمی به سوی او وزیدن می‌گیرد؛ او را به نوا درمی‌آورد؛ معانی بلندی را برایش تداعی می‌کند؛ او را به یاد مبدأ خویش می‌اندازد و او به یاد یار و دیار، آن‌چنان ناله‌های جان‌سوز سر می‌دهد که گویی همهٔ مردان و زنان عالم هم‌نواپی ناله‌های وی‌اند و در این ناله‌ها از فراق و جدایی شکایت می‌کنند. هر چند مولانا خود اهل شکایت نیست و این «شکایت» روایتی‌ست که او از سرنوشت آدمی و حوادث زندگی بیان

می‌نماید و در قالب حکایت‌های گوناگون یادآوری می‌کند که ما از عالم بالا به عالم زیرین هبوط کرده‌ایم و از عالم وحدت به جهان کثرت پا نهاده‌ایم؛ باید از تجربه و شهودی که می‌اندوزیم کمال یابیم و خود را از این دامی که به هوای دانه در آن گرفتار آمده‌ایم برهانیم و به بهشت موعود و عالم ملکوت که نشستگاه اصلی ماست برسانیم. او راه رسیدن را از شمس یاد گرفته بود و به رهایی ایمان داشت. از این رو همواره دست‌افشان و پایکوبان زندگی می‌کرد و افسردگی را بر او راهی نبود تا از جان‌شکایت کند و از سرنوشت خود شاکی شود.

من ز جانِ جانِ شکایت می‌کنم
دل همی‌گویند کزورنجیده‌ام

من نی‌آم شاکِی، روایت می‌کنم
وز نفاقِ سست می‌خندیده‌ام

دفتر اول ابیات ۱۷۸۹-۱۷۹۰

شارحان مثنوی در مورد نی تفسیرهای مفصلی نوشته، جنبه‌های اساطیری، هنری و عرفانی آن را کاویده و برای ما گنجینه‌های گران‌بهای به ودیعت نهاده‌اند، اما چون بیشترین تلاش این مقدمه معطوف به نوع حکایتگری مولانا و اهمیت حکایت در تعلیم و تربیت و انتقال احساس‌ها و تخیلات عرفانی و معنوی به ذهن و ضمیر آدمی است به همین سبب از واژه‌های مهمی مانند: "بشنو"، "نی"، "شکایت" و "جدایی‌ها" جدا می‌شویم تا فکر و ذهن خود را به حکایت معطوف کنیم و اندکی در مورد واژه "حکایت" تأمل نماییم.

مثنوی با حکایت شکایت‌گونه‌ای که نی از جدایی‌ها می‌کند، آغاز می‌شود و با حکایت‌های پی‌درپی و تودرتو ادامه می‌یابد و در نهایت با حکایت شاهزادگان و دژ هوش‌ریا ناتمام می‌ماند. از این جهت مثنوی را می‌توان حکایت‌نامه‌ای سرشار از داستان‌های تعلیمی دانست، که در آن مولانا به عنوان حکایتگری بی‌پدیل آموزه‌های حکمی و عرفانی را با مخاطب در میان می‌گذارد، ولی برخلاف حکایتگران ماقبل خود، مولانا حکایتگری را در درجه دوم اهمیت قرار نمی‌دهد و حکایت را تنها وسیله‌ای برای انتقال مفاهیم عرفانی و حکمت‌های والای بشری نمی‌داند، بلکه حکایتگری و زبان حکایت برای مولانا اهمیت ویژه‌ای دارد. این اهمیت برای مولانا و دیگر اندیشمندان و عارفان به تعبیر استاد وارسته و ارجمند جناب محمد مجتهد شبستری از آن جهت است که: «آنان این تجربه را داشته‌اند که "واقعیت همه چیز نیست". آنچه انسان از آن به واقعیت تعبیر می‌کند قدری تنگ‌تر و محدودتر است از آنچه انسان از آن باخبر می‌شود. چیزهای دیگری هست که تنها با زبان حکایت می‌تواند مطرح شود. ما بیشتر با زبان فلسفه و زبان علم و زبان الهیات مأنوس هستیم اما زبان حکایت چیز متفاوتی است.» (سخنرانی محمد مجتهد شبستری در کنگره بین‌المللی بزرگداشت مولانا، ۲۶

مولانا معتقد است که عالم ملموس هستی به علت وجود ترکیب و عدد در مقابل عوالم دیگری همچون عالم خیال مانند زندانی تنگ و تاریک است.

<p>ز آن شود در وی قمر همچون هلال تنگ‌تر آمد، که زندانی ست تنگ جانِبِ ترکیبِ حس‌ها می‌گشَد</p>	<p>باز هستی تنگ‌تر بود از خیال باز هستی جهانِ حس و رنگ علتِ تنگی ست ترکیب و عدد</p>
---	---

دفتر اول ابیات ۳۱۰۸-۳۱۰۶

گاه‌گاهی از هستی‌های فراخ‌تر نوری بر عارفان و حقیقت‌طلبان می‌تابد و آگاهی‌های جدیدی بر ذهن‌شان می‌نشیند، حجاب‌هایی کنار زده می‌شود، پنجره‌هایی بر چشم دلشان گشوده می‌شود و اسراری بر آنان فاش می‌گردد و سرمست‌شان می‌نماید که زبان فلسفه و علم و منطق و کلام از توصیف آن در می‌ماند. مولانا برای توضیح چنین حالاتی و تبیین چنین حقایقی زبان حکایت را که مملو از استعاره و رمز و کنایه است، برمی‌گزیند. به عنوان مثال در عالم رؤیا محدودیت‌های بشری برداشته می‌شوند و حجاب‌ها کنار می‌روند، زمان و مکان او را مقید نمی‌کند و آدمی بی هیچ تقابلی به خواسته‌های خود دست می‌یابد و با حکیمان و عارفان بزرگ تاریخ هم‌نشین می‌گردد، غم و اندیشهٔ سود و زیان مادی از بین می‌رود و غصهٔ این فلان و آن فلان باقی نمی‌ماند.

نه غم و اندیشهٔ سود و زیان نه خیالِ این فلان و آن فلان

دفتر اول بیت ۳۹۶

مولانا حال عارفان را در زمان بیداری هم به چنین حالی تشبیه می‌کند؛ گویی آنان در عالم دیگری سیر می‌کنند.

<p>گفت ایزد: هُم رُقودُ، زین مَرَم چون قلم در پنجۀ تقلیب رب</p>	<p>حالِ عارف این بود بی خواب هم خفته از احوالِ دنیا روز و شب</p>
---	--

دفتر اول ابیات ۳۹۸-۳۹۷

توصیف چنین احوالی برای کسی که به آن دست یافته باشد، به جز زبان حکایت با کدام زبان دیگری امکان‌پذیر است؟ زبان عبوس فلسفه و کلام و زبان خشک علم، محدودیت‌های جهان مادی را با خود حمل می‌نمایند و چارچوب‌های سفت و سختی برای حقایقی که خارج از جهان ملموس مادی حادث می‌شوند، ایجاد می‌کنند. تنها فضایی که این چارچوب‌ها در آن می‌شکند، فضای حکایت است. در چنین فضایی ست که کوه‌ها، رودخانه‌ها، اموات و حیوانات با آدمی سخن

می‌گویند، آدمی قادر به پرواز می‌شود و در لحظه‌ای از نقطه‌ای به دورترین نقطه دیگر سفر می‌کند و مرزهای زمان و مکان را بهم می‌ریزد. چنین فضایی لازم است تا شخصی مانند مولانا بتواند تجربه‌های شخصی خود را از حقایقی که بدان دست می‌یابد توضیح دهد و خبرهایی را که در چالش‌های خود با عوالم هستی به دست می‌آورد به دیگران بازگو نماید و اطرافیان و مخاطبانش را از این حقایق و اخبار مطلع نماید؛ هر چند در پله‌ای بالاتر مولانا در آرزوی زبانی نامحدودتر و والاتر از زبان حکایت به سر می‌برد و معتقد است که زبان بشری قادر به توضیح حقیقت هستی و تبیین رازهای نهفته در آن نمی‌باشد، بلکه با هر توصیفی، حجابی دیگر بر آن می‌افکند و پرده‌ای دیگر بر آن می‌بندد، مگر آنکه هستی، خود زبان گشاید و پرده‌ها را کنار زند و خویشتن را عیان سازد.

<p>کاشکی هستی زبانی داشتی هر چه گویی ای دم هستی از آن آفتِ ادراکِ آن قال است و حال</p>	<p>تا ز هستان پرده‌ها برداشتی پرده دیگر بر او بستى، بدان خون به خون شستن محال است و محال</p>
--	--

دفتر سوم ابیات ۴۷۲۹-۴۷۲۷

تفاوت اساسی دیگری که زبان حکایت با زبان فلسفه و کلام و یا زبان علم دارد، این است که زبان حکایت، واکنش‌های احساسی در مخاطبین خود ایجاد می‌کند، ایشان را تحت سیطره خود درمی‌آورد و تا پایان داستان همراه خود نگه می‌دارد. به‌خصوص حکایتگر بی‌بدیلی مانند مولانا با دستکاری در متن حکایت‌های پیشینیان احساس‌های درونی شنونده را تحریک می‌کند و او را به سمت نوعی احساس همدلی با شخصیت‌های درون داستان سوق می‌دهد و با ایجاد فضاهای مناسب، مخاطب همدل را به سوی "همذات‌پنداری" با شخصیت‌هایی در داستان می‌کشانند. این همذات‌پنداری، خودشناسی را به همراه دارد. چنان که گویی مخاطب در آینه داستان می‌نگرد و هویت خود را در آن منعکس شده می‌بیند و از این طریق می‌تواند خود را بهتر و بیشتر بشناسد. حتی گاه ممکن است که شنونده، مانند راوی، خود را آغشته به سخنان حکایتگر نماید و احساس همبودگی و یار غار بودن با شخصیت‌های داستان کند و خود تبدیل به جزئی از حکایت گردد.

<p>ما چه خود را در سخن آغشته‌ایم من عدم و افسانه‌گردم در حنین این حکایت نیست پیش مرد کار</p>	<p>کز حکایت ما حکایت گشته‌ایم تا تقلب یابم اندر ساجدین وصف حال است و حضور یار غار</p>
--	---

دفتر سوم ابیات ۱۱۵۰-۱۱۴۸

پس از آن در ذهن مخاطبی که مرد کار و عمل است، حکایت تبدیل به وصف حال می‌شود و او را با خود و دیگر شخصیت‌های داستان درگیر می‌کند و او با فهم و درک جدیدی تجربه‌های

زیسته خود را واکاوی می‌نماید و جهان و هرچه در آن هست را به گونه‌ای دیگر می‌بیند و قادر به تغییر یا شکل دادن خود و احساس‌های درونی‌اش می‌شود و این همان منظور و مطلوبی است که مولانا در آموزه‌های خود در مثنوی به دنبال آن است، وگرنه چه بسیار حکمت‌هایی که در کتاب‌ها و ذهن‌های آدمیان انباشته شده‌اند و هیچ کارکردی در زندگی آنها نداشته‌اند. «هنرمندی مولانا در آن است که با حکایتی ذهن مخاطب را آماده می‌سازد تا حکمتی را بیان کند. وقتی فضای ذهن شنونده آمادگی لازم را پیدا کرد، حکایت را نیمه‌تمام می‌گذارد تا حکمت حکایت را به صورت حکایتی دیگر به میان آورد و مخاطب را با آن درگیر نماید. با چنین توصیفی از حکایت و زبان خاص آن می‌توان فهمید که چرا حکایت و حکایتگری برای مولانا در درجه دوم اهمیت قرار ندارد.» (محمد مجتهد شبستری، همان) آنچه مولانا را در صدر نشانده و آوازه او را در اقصا نقاط جهان پراکنده و مثنوی را یکی از پرمخاطب‌ترین کتاب‌های جهان قرار داده، همین حکایتگری بی‌نظیر و پر رمز و راز و استعاره‌های اوست که با تجربه‌های روحی، معنوی، احساسات و عواطف پاک آدمی پیوند یافته است.

کمتر حکایتی در مثنوی می‌توان یافت که در نوشته‌های عرفا و صوفیان پیش از مولانا مانند "التعرف" ابوبکر گل‌آبادی (د. ۳۸۰ ق.)، "شرح التعرف" به قلم ابوابراهیم اسماعیل مستملی بخاری شاگرد گل‌آبادی (د. ۴۳۴ ق.)، "اللمع" ابونصر سراج طوسی (د. ۳۷۸ ق.)، "قوت القلوب" ابوطالب مکی (د. ۳۸۶ ق.)، "رسالة قشیریه" ابوالقاسم قشیری نیشابوری (د. ۴۶۵ ق.)، "کشف المحجوب" علی ابن عثمان هجویری (د. ۴۶۵ ق.) و "احیاء علوم‌الدین" ابوحامد محمد غزالی (د. ۵۰۵ ق.) نیامده باشد. آنچه مولانا را ممتاز و از دیگران متمایز می‌نماید، هنرمندی او در دستکاری حکایت‌ها و وارد کردن تجربه‌های عرفانی و شخصی خود به متن حکایت‌هاست و همچنین ورز دادن حتی مستهجن‌ترین آنها با حکمت‌های ناب بشری و اندیشه‌های عرفای بزرگ پیش از خود است. دیگر هنر مولانا این است که این حکایات ورز داده شده را در قالب مثنوی که مناسب‌ترین قالب برای بیان داستان‌ها و مطالب طولانی است به صورتی عامه‌فهم بیان می‌کند. هر چند فضل تقدم در چنین سروده‌هایی از آن مولانا نیست و مثنوی‌هایی مانند "حدیقة الحقیقه" که سنائی آن را در سال‌های ۵۲۴ و ۵۲۵ ق. درباره عقل و علم و حکمت و عشق در ده‌هزار بیت سروده است و "رحیق التحقیق" مبارکشاه که ۱۰۲۱ بیت می‌باشد و موضوع اصلی آن علاوه بر ساقی‌نامه، داستانی است با نام "کاغذ و نوشته" که در مورد خداشناسی در سال ۵۸۴ ق. نگاشته شده و شاعر آن را از کتاب "احیاء علوم‌الدین" محمد غزالی اقتباس کرده است و همچنین "منطق الطیر" و "مصیبت‌نامه" و "اسرارنامه" و دیگر مثنوی‌های فریدالدین عطار، قبل از مثنوی مولانا سروده شده‌اند، اما تقدم فضل در این مورد با مولوی است. به تعبیر استاد پورنامداریان در «سایه آفتاب»: «این شیوه در مثنوی به علت ذوق

داستان‌سرایی مولوی به اوج خود می‌رسد که از دیگر مثنوی‌های عرفانی خواندنی‌تر، تأمل‌برانگیزتر و تأثیرش بر خواننده نافذتر است.»

در مورد زندگی جسمانی، حالات روحانی و سلوک عرفانی مولانا مثنوی "ولدنامه" معتبرترین سندی است که می‌توان به آن استناد نمود. همچنان که استاد علامه جلال‌الدین همایی مصحح "ولدنامه" در مقدمه عالمانه خود می‌نویسد: «مطالب تاریخی بسیار مهم که سلطان ولد در کتاب آورده و ارزش حقیقی این مثنوی هم به خاطر آن است در ضمن مطالب عرفانی پراکنده است. آن چه را که "ولد" درباره سرگذشت پدر و جدش و اصحاب و یاران آنها به نظم و نثر گفته است اگر از مطالب عرفانی و مسلکی جدا ساخته پهلوی یکدیگر بیندازیم قدیم‌ترین و صحیح‌ترین اسناد تاریخی است که به اختصار اما با نهایت صحت و اعتبار درباره مولانا و خانواده و هم‌کیشان وی نگاشته شده است. و آن را اساس و مبنای اصلی تحقیقات و تتبعات دیگر باید قرار داد». او این کتاب را بهترین یادگار فرزند بزرگ مولانا می‌داند و اظهار نظر می‌کند که «بهترین یادگار مهترین فرزند مولانا گوینده مثنوی معروف، که به سلطان ولد شهرت و هم‌نام جدش بهاء‌الدین ولد نام داشت و در شهر لارنده ۲۵ ربیع‌الآخر ۶۲۲ ق. بدین جهان آمد و روز شنبه دهم رجب ۷۱۲ ق. در قونیه از این سرای درگذشت». مثنوی ولدی یا ولدنامه با کلمه "ابتدا" آغاز می‌شود.

ابتدا می‌کنم به نام خدا موجد عالم فنا و بقا

و به همین دلیل ابتدانامه نیز خوانده شده و چنان که گذشت، مشهورترین اثری است که از سلطان ولد باقی مانده است. اهمیت این مثنوی برای مورخان و مثنوی‌پژوهان بیشتر از جنبه اطلاعات تاریخی مهمی است که در آن از زمانه و زمینه مولوی آمده است و قدیمی‌ترین گزارش دست اول را از ماجرای شمس و مولانا در اختیار می‌گذارد. شاید به این دلیل است که استاد وارسته، موحد پیر و پیر موحد، به تصحیح و تنقیح دوباره آن همت نموده و آن را به چاپ رسانده است. دکتر محمدعلی موحد، مثنوی‌پژوه و مولوی‌شناس یگانه و بی‌بدیل معاصر، معتقد است: «علاقه‌مندی که می‌خواهد مولانا را بشناسد، باید کتاب‌های رساله سپهسالار یا همان رساله در مناقب خداوندگار و ابتدانامه را به صورت تصحیح شده بخواند». (سخنرانی دکتر محمدعلی موحد در جلسه نقد رساله در مناقب خداوندگار در موسسه فرهنگی شهر کتاب تهران)

رساله سپهسالار یا همان رساله در مناقب خداوندگار به قلم فریدون ابن احمد اسفہسالار است. این رساله که پس از ابتدانامه سلطان ولد دومین مرجع قدیمی در باب مولوی‌شناسی محسوب می‌شود، اندکی پس از مرگ مولانا نوشته شده است. مؤلف در این رساله مدعی است که چهل سال مرید و ملتزم مولانا بوده است. دکتر محمدعلی موحد با تصحیح این کتاب شرفی بر شرافت این

کتاب افزوده و اهمیت آن را بر مثنوی پژوهان و مولوی‌شناسان آشکار نموده است، این کتاب که تا یکصد سال پیش عملاً تحت الشعاع مناقب‌العارفین افلاکی قرار داشت و چندان شناخته‌شده نبود، پس از آنکه مرحوم سعید نفیسی در سال ۱۳۳۳ ش. آن را به چاپ رساند، بر سر زبان‌ها افتاد ولی در مورد اصالت کتاب و یا اینکه شاید تلخیصی از مناقب‌العارفین بوده باشد، تشکیک‌هایی وجود داشت تا آنکه تصحیح جدید استاد دکتر محمدعلی موحد، نقطه پایان بر تشکیک‌ها نهاد. روایت‌های سپهسالار از زندگی مولانا بسی معقول‌تر و باورپذیرتر از نوشته‌های افلاکی در مناقب‌العارفین است. افلاکی حدود بیست سال پس از مولانا به دنیا آمده است. بُعد زمانی و ارادتمندی و شیفتگی شدید او نسبت به مولانا، مناقب‌العارفین را به شرح کرامات و خوارق عادات آغشته نموده است که در بیشتر موارد غیرواقعی و اغراق‌آمیز می‌نماید.

بنابر آنچه از مضمون ولدنامه، رساله سپهسالار و مناقب‌العارفین برمی‌آید و از فحوای متن مثنوی استنباط می‌شود، در میان انبوه مریدانی که در مجلس مولانا شرکت می‌کردند اقشار فرودست و متوسط جامعه در نزد او از احترام خاصی برخوردار بوده‌اند؛ کسانی که نه به دربار امرا راه و نه در بارگاه و حلقه درس فقها جای داشتند. اینان حتی به خانقاه‌های پشمینه‌پوشان تندخو که از عشق بویی نبرده بودند هم رفت‌وآمد نمی‌کردند. بی‌قراران طالب قرار و مظلومانی خسته از جور روزگار که در جستجوی مرهمی برای زخم‌های روح و روان خود بودند به حلقه یاران مولوی می‌پیوستند و در حضور او قرار می‌یافتند و آرام می‌گرفتند و روح تشنه خود را از حکایت‌های حکمت‌آمیز او سیراب می‌نمودند و در داستان‌های او با شخصیت‌های داستانی امثال پیر چنگی، سختی احساس می‌کردند. این شیوه را مولوی پس از دیدار با شمس که حوزه درس علما و طلاب را فرو نهاد، و به مردم عوام کوچه و بازار روی آورد، اتخاذ نمود. از مریدان و نزدیکان او کسانی بودند که قفل را قلف و مبتلا را مقتلاً تلفظ می‌کردند. مولانا نه تنها برای تصحیح چنین اغلاط لفظی نمی‌کوشید، گاه خود همین‌ها را به صورت عامیانه و ناصحیح تلفظ می‌کرد تا مبادا گوینده مورد تمسخر قرار گیرد و رنجیده‌خاطر گردد. حتی گاه در مجلس او کسانی به سبب خستگی از کار روزانه، خواب‌آلوده و ملولانه می‌نشستند و حواس حاضرین مجلس را که طالب شنیدن سخنان ناب مولانا بودند بر هم می‌زدند و او مجبور می‌شد سخن اصلی را قطع نماید و در میانه مجلس تذکری دهد.

از رسالت باز می‌ماند رسول
مستمع خواهند اسرافیل خو

گر هزاران طالب‌اند و یک ملول
این رسولان ضمیر رازگو

آنگاه دوباره به مطلب اصلی بازمی‌گشت و به سرودن مثنوی ادامه می‌داد و تعالیم اخلاقی و عرفانی خود را با مخاطبان خویش در میان می‌گذاشت. همان تعالیمی که قبل از مثنوی در کتاب‌های بزرگان ادب و عرفان درج گردیده بود و در میان خواص ردوبدل می‌گشت ولی زبان خشک و بی‌روحشان مانع از دستیابی مردم عادی و عامی به آنها بود. مولوی با هتمندی تمام به همین مطالب روح می‌بخشید و جلسات درس خود را با چنگ و نی و رقص و سماع همراه می‌کرد یا به تعبیر امروزی "کلاس‌های درس مشارکتی و هیجانی" تشکیل می‌داد و در همین جمع‌ها عمیق‌ترین مفاهیم عرفانی را با زبانی ساده و نظمی دل‌انگیز در ضمن حکایت به مخاطبان خود چنان ارائه می‌نمود که هر کسی به فراخور ظرفیت درونی و احوال روحی خود از آن بهره‌مند می‌گردید. با این اوصاف اگر کسی حتی به قرائت متن مثنوی اکتفا نماید و نثر ساده آن را بخواند و معنی صوری آن را بداند، از تعالیم حکمت‌آمیز و حکمت‌های درس‌آموز آن بی‌بهره نخواهد ماند.

البته این گفته بدان معنا نیست که آموزه‌های مولانا در مثنوی همان‌هایی است که در سطح قرار گرفته‌اند و در ظاهر دیده می‌شوند. بلکه این آموزه‌ها سرشار از رمزوراز و استعاره‌اند، چنان که با گشودن هر رازی، جهانی از معنا بر طالبان حقیقت آشکار می‌شود و با پی‌بردن به هر رمزی، مرزی جدید گشوده و روزنی به دنیای ناشناخته درون باز می‌شود و مدخلی برای ورود به عوالم جدید نمایان می‌گردد. باید به هوش بود که این جهان‌های جدید، ناشناخته و راه‌هایشان تاریک و پاکوب نشده و ناهموارند. غولان و شیاطین در این راه‌ها به کمین نشستند و احتمال گمراهی و سرگستگی و هلاک هر تازه‌واردی در آنها بسیار است. به همین دلیل مولانا در جای‌جای مثنوی خطر گمراهی سالکین خودسر را گوشزد می‌کند و آدمی را از پای گذاشتن به مسیر ناشناخته و راه نادیده بر حذر می‌دارد. مگر آنکه استاد و راهنمایی باشد که قبلاً این راه پر مخافت را پیموده و به خطرات آن آگاه باشد.

هست بس پر آفت خوف و خطر
بی‌قلاووز، اندر آن آشفته‌ای
هین مرو تنها، ز رهبر سر میبچ
بس تو را سرگشته دارد بانگ غول
از تو داهی‌تر در این ره بس بُدند
که چه شان کرد آن بلیس بد زوان
بردشان و کردشان ادبیر و عور

پیر را بگزین، که بی پیر این سفر
آن رهی که بارها تو رفته‌ای
بس رهی را که ندیده‌ستی تو هیچ
گر نباشد سایه او بر تو گول
غولت از ره افکنند اندر گزند
از نی بسنو ضلال رهروان
صد هزاران ساله راه از جاده دور

مثنوی را می‌توان به دریای بیکرانی تشبیه نمود که ساحل نشینانش به قدر وسع خویش از آن بهره‌مند می‌شوند و گوهرهایی از کرانه‌های آن صید می‌نمایند و روزی معنوی خویش را از آن به‌دست می‌آورند. جای شگفتی نیست اگر نازمودگانی در آن هلاک و قایق‌هایی غرق گردند و کشتی‌هایی در آن، راه گم کنند و به سر منزل مقصود نرسند.

بزرگای مثنوی به حدیست که مخالفین اش هم نتوانسته‌اند آن را نادیده بگیرند. جمعی از فقیهان شیعه آموزه‌های آن را ضد شیعی، کفرآمیز و الحادی دانسته و تمجیدش از عمر و تعریفش از معاویه را برنتافته و خدانشناسی اش را شرک‌آلود قلمداد نموده‌اند. عده‌ای از مارکسیست‌ها او را بنیان‌گذار نظریه دیالکتیک می‌دانند و هگل شرق می‌خوانند و این در حالیست که مولانا بیش از پنج و نیم قرن قبل از هگل می‌زیست و شایسته آن بود که لااقل هگل را مولانای غرب می‌خواندند و حق تقدمش را پاس می‌داشتند. احسان طبری در برخی بررسی‌ها در مورد جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران، مولوی را قله عرفان ایرانی معرفی می‌کند و می‌نویسد: «گفتار حاضر مطالعه اجمالی شکل تکامل‌یافته‌تر اندیشه دیالکتیک در ایران به‌ویژه در نزد دو متفکر بزرگ ایرانی جلال‌الدین رومی (مولوی) و صدرالدین شیرازی (ملاصدرا) است». او در همین مقاله به مقوله تضاد می‌پردازد و می‌افزاید: «اگر این اندیشه‌ها را از محتوای عرفانی آن تهی کنیم، اندیشه حرکت تکاملی از طریق نفی در نفی، یک اندیشه تمام‌عیار دیالکتیکی است». وی برای اثبات نظر خود، نمونه‌هایی از مثنوی را ذکر می‌کند:

وز نما مردم، ز حیوان سر زدم	«از جمادی مردم و نامی شدم
پس چگویم چون ز مردن کم شدم	مردم از حیوانی و آدم شدم
و آنچه اندر وهم نآید آن شوم»	بار دیگر از فلک پران شوم

اما برخی از همفکران طبری، عرفان و تصوف را تضعیف‌کننده مبارزه طبقاتی و تکامل اجتماعی معرفی نموده و معتقدند که چنین تفکری در برهه‌های سخت تاریخ و شرایط دشوار اجتماع، مردم را به انزوا و بی‌عملی کشانده و جامعه را از مبارزه علیه طبقات ستمگر باز داشته است. جمعی از روشنفکران که دل در گرو توسعه و پیشرفت داشته و علل عقب‌ماندگی ایرانیان را بررسی نموده‌اند، آموزه‌های مثنوی را ضد توسعه و ضد علم ارزیابی کرده و آن را یکی از عوامل عقب‌ماندگی برشمرده‌اند و «امتناع تفکر» در فرهنگ ایران را مرتبط با چنین اندیشه‌هایی دانسته‌اند و ابیاتی را نیز به عنوان شاهد، برای تضاد مثنوی با مهندسی، فلسفه، نجوم، ریاضیات و علم طب ذکر نموده‌اند.

یا نجوم و علم طب و فلسفه	خرده‌کاری‌های علم هندسه
ره به هفتم آسمان بر نیستش	که تعلق با همین دنیاستش

این همه، علم بنای آخر است
بهر استبقای حیوان چند روز
که عماد بود گاو و اشتر است
نام آن کردند این گیجان رُموز

دفتر چهارم ابیات ۱۵۲۰ - ۱۵۱۷

با وجود همه نقدهای منصفانه و غیرمنصفانه بی‌شماری که بر مثنوی نوشته شده است، این کتاب از محدود کتاب‌های زبان فارسی‌ست که هر چه زمان می‌گذرد بر اهمیت و آوازه آن افزوده می‌شود و مرزها را در می‌نوردد و به زبان‌های مختلف دنیا ترجمه می‌شود و شهرت روزافزون می‌یابد. حدود دو بیست و پنج شرح و تفسیر و هزاران مقاله تحقیقی و پایان‌نامه که در مورد آن نوشته شده است و همچنان نوشته می‌شود، نشان از حکایتی‌ست که همچنان باقی‌ست و باقی خواهد ماند.

جای خوشوقتی‌ست که ارزش این کتاب معنوی رفته‌رفته آشکارتر می‌شود و هر روزه بر علاقه‌مندان آن افزوده می‌گردد و مردان و زنان بیشتری طالب خواندن آثار مولانا به‌خصوص مثنوی معنوی می‌شوند. از این رو تدوین متنی آسان‌خوان برای این کتاب که نثرش ساده و روان باشد و از به‌کار بردن لغات دشوار بپرهیزد و به جای کلمات قدیمی و نه‌چندان رایج، معادل‌های امروزی به کار ببرد، ضروری به نظر می‌رسد تا خوانندگانی که می‌خواهند وارد فضای مثنوی شوند در مراحل اولیه از آن استفاده نمایند. کتاب پیش رو در پاسخ به چنین ضرورتی تدوین شده است. هر چند نثرهایی چه بر کل مثنوی و چه بر داستان‌های آن نوشته شده است اما اغلب این نثرها یا متن را با خود همراه ندارند و یا متن و نثر، هر کدام جداگانه در یک قسمت از کتاب آمده است و دسترسی خواننده نثر به متن و خواننده متن به نثر سهولت کافی را ندارد.

در نوشتن این متن از انبوه تفسیرها و شرح‌هایی بهره برده‌ام که در سال‌های اخیر اساتید و مثنوی‌پژوهان بنام ایرانی و خارجی بر مثنوی نوشته‌اند. سی‌دی‌های صوتی دکتر عبدالکریم سروش و استاد محمد مجتهد شبستری همواره در سفر و حضر همراهم بوده‌اند. همچنین از شرح مثنوی شریف استاد بدیع‌الزمان فروزانفر که ادامه آن را دکتر جعفر شهیدی پی‌گرفت و به اتمام رساند، مثنوی دکتر محمد استعلامی، شرح کبیر انقروی ترجمه دکتر عصمت ستارزاده و همچنین متن ترکی آن، شرح جامع مثنوی معنوی استاد کریم زمانی، نثر و شرح مثنوی شریف عبدالباقی گولپینارلی ترجمه دکتر توفیق سبحانی، شرح مثنوی مولوی ولی محمد اکبرآبادی به اهتمام ن.مایل هروی و نیز از تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی استاد محمدتقی جعفری بهره‌مند شده‌ام.

نگارش این اثر را با تصحیحی که به نظرم معتبر می‌رسید آغاز کرده‌ام. در مرحله ویرایش، تصحیح دکتر محمدعلی موحد به بازار آمد و این، رویداد مهمی برای مثنوی‌پژوهان و ارمغان بزرگی برای مثنوی‌شناسان بود. ارجحیت این تصحیح به تصحیح‌های قبلی، چنان فاحش و آشکار بود که به هیچ وجه نمی‌شد آن را نادیده گرفت. لذا بر آن شدم که متن انتخابی را با تصحیح دکتر محمدعلی

موحد مطابقت دهم. بی‌تردید خوانندهٔ فهیم و هوشمند، رد پای اندیشه‌های اساتید مثنوی را در این نوشته خواهد دید و اگر این نوشته ارزشی داشته باشد، به سبب وجود تحقیقات ارزنده و تلاش‌های بی‌وقفهٔ همین بزرگواران است اما اگر خطایی بر این متن رفته و یا خطی در آن راه یافته، از فهم ناقص و درک ضعیف نگارنده است که بی‌شک از چشم تیزبین اساتید مثنوی دور نخواهد ماند و این عزیزان، نویسنده را از راهنمایی‌ها و تذکرات بجایشان محروم نخواهند کرد.

بی‌عنایاتِ خدا هیچیم، هیچ
گر مَلَك باشد، سیاه استش ورق
با تو یاد هیچ کس نبود روا
تا بدین، بس عیبِ ما پوشیده‌ای
متصل گردان به دریاهاى خویش
وارهاش از هوا و ز خاك تن
پیش از این کین بادها نشَفَش کنند

این همه گفتیم، لیک اندر بسیج
بی‌عنایاتِ حق و خاصانِ حق
ای خدا، ای فضلِ تو حاجت روا
این قدر ارشاد تو بخشیده‌ای
قطرهٔ دانش که بخشیدی ز پیش
قطرهٔ علم است اندر جان من
پیش از آن کاین خاكها خَسَفَش کنند

دفتر اول ابیات ۱۸۹۲-۱۸۸۶

مهذبى دادى زاده

زمستان ۱۳۹۷

mahdidadizadeh35@gmail.com